

## نفت و جنگ

نویسنده: یورگن واگنر<sup>۱</sup>

عضو هیأت رئیسه «مرکز اطلاعات در باره نظامیگری»<sup>۲</sup>  
و نویسنده کتاب «امپراتوری ابدی - سیاست خارجی  
ایالات متحد آمریکا عامل بحران است»<sup>۳</sup>

مترجم: لطفعلی سمینو



بنا به تحلیل المار آلتفاتر، اقتصاددان آلمانی، «تنها دو توجیه عقلانی برای جنگ عراق وجود دارد. نخستین توجیه عبارتست از تهدید عراق تحت حاکمیت صدام حسین علیه صلح جهانی، ارزشهای غربی و امنیت ایالات متحده. اما استدلال دوم اشاره به خواست آمریکا برای تسلط بر منابع نفت، بهای نفت و ارزش مبنای معاملات نفت دارد.»<sup>۴</sup> اکنون دلایل کافی در دست است که خطر صدام حسین بسیار ناچیز و در حد صفر بوده و مقالات و نوشته‌های پرشماری در اثبات این امر منتشر شده‌اند. بنابراین، باید دلایل واقعی جنگ را در علایق نفتی واشینگتن و استراتژی ایالات متحد آمریکا در این زمینه جستجو کرد.

شرط لازم برای تثبیت موقعیت سرکردگی جهانی ایالات متحده، کنترل مناطق نفتخیز است: بدون جریان مطمئن نفت ارزان، بسط قدرت اقتصادی و نظامی تقریباً غیرممکن است. به همین دلیل، پس از جنگ دوم جهانی، کنترل کشورهای خلیج فارس که دارای دو سوم ذخایر نفت جهانند، برای استراتژی‌های ایالات متحد اهمیت تعیین کننده‌ای یافت. در عین حال، سیاست آمریکا در این مورد گرایش فزاینده‌ای به تسلط نظامی مستقیم بر منطقه داشته است. این سیاست با پایان گرفتن جنگ سرد نیز تغییری نکرد. در سال ۱۹۹۲ در سند «رهنمود سیاست دفاعی»<sup>۵</sup>، «دسترسی به مواد اولیه حیاتی و در درجه اول، نفت خلیج فارس» تحت عنوان علایق اصلی ایالات متحد تعریف شد.<sup>۶</sup> بر این اساس، در سند «استراتژی امنیت ملی»<sup>۷</sup> (ص ۲۹) بر «حضور پیشرونده» در «مناطق حیاتی استراتژیک» تأکید میشود. اما میتوان دو نوع یا مقوله از مناطق حیاتی یا کلیدی در سیاست آمریکا تشخیص داد. مقوله اول شامل کشورهای همجوار رقبای بالقوه آمریکا، یعنی کشورهایی است که آن رقبای احتمالی برای فرارویدن به یک قدرت جهانی، همچون منطقه نفوذ خود نیاز دارند. به همین دلیل، میبایست با گسترش نفوذ روسیه در منطقه خزر و نفوذ چین در آسیای شرقی، از طریق استقرار نیروهای آمریکایی در آن دو منطقه مقابله شود. مقوله دوم از مناطق کلیدی برای سیاست آمریکا، شامل مناطقی است که باقیمانده ذخایر مواد اولیه حیاتی را دارا هستند. گسترش کنونی استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه خزر و خلیج فارس و بحران کره شمالی را باید از این دیدگاه نگریست.

تصمیم به جنگ علیه عراق، تنها اقدام حکومت ایالات متحد در قبال تحولات عمیق و اساسی بازار جهانی نفت نبود. نقشه‌های محافظه کاران نو بسیار فراتر از اینهاست. به گفته رعد القدیری، سخنگوی شرکت عملیات مالی نفتی<sup>۸</sup>: «هدف، تنها یک رژیم تازه در بغداد نیست؛ هدف یک خاورمیانه جدید است.»<sup>۹</sup> تأمین انرژی برای این سیاست نوامپریالیستی، یکی از محرکهای اصلی است. ذخایر نفت، بهای نفت و رقابت ارزی بین دلار و یورو در واقع مفاهیم کلیدی برای درک طرحهای جنگی ایالات متحد هستند.

<sup>1</sup> Jürgen Wagner

<sup>2</sup> Informationsstelle Militarisation (IMI) e. V.

<sup>3</sup> Jürgen Wagner, Das ewige Imperium – Die US-Außenpolitik als Krisenfaktor, Hamburg, VSA, 2002.

<sup>4</sup> Altvater, Elmar: Die Währung des schwarzen Goldes, in: Sand im Getriebe 17, Internationaler deutschsprachiger Rundbrief der ATTAC-Bewegung (16 Januar 2003), S.2-4, S.2.

<sup>5</sup> Defense Planning Guidance.

<sup>6</sup> No Rivals-Plan 1992.

<sup>7</sup> National Security Strategy (NSS)

<sup>8</sup> Petroleum Finance Company

<sup>9</sup> Zit. Nach Overtrowning Saddam „just the first Step“, Boston Glob, 11.9.02.

## کنترل نفت، گروه‌های بانفوذ نفتی و رشد اقتصادی آمریکا

تقاضای نفت در آینده‌نچندان دوری جهشوار افزایش خواهد یافت. تا سال ۲۰۲۰ مصرف نفت در جهان ۵۰ درصد و در ایالات متحده ۳۳ درصد بیش از میزان فعلی خواهد بود. در عین حال میتوان بر اساس تخمینهای متفاوت، فرض را بر این قرار داد که ذخایر جهانی نفت بین ۴۰ تا ۶۰ سال آینده به پایان خواهند رسید. اما نکته مهم این است که تنگناهای تأمین نفت خیلی زودتر از این بروز خواهند کرد. اکثر زمین‌شناسان، تاریخ بروز این تنگناها را بین سالهای ۲۰۱۰ و ۲۰۲۰ تعیین میکنند.<sup>۱</sup> کنترل باقیمانده ذخایر نفت برای واشینگتن به ویژه از این رو اهمیت دارد که به دلیل پایان یافتن ذخایر داخلی، در سال ۲۰۲۰، تقریباً ۷۰ درصد مصرف کشور باید از واردات تأمین شود. به خاطر مجموعه این دلایل، عامل تضمین مواد اولیه، روز به روز به مرکز سیاست خارجی آمریکا نزدیکتر میشود. از آنجا که بسیاری از کشورهای دیگر و در درجه اول چین نیز در آینده به طور فزایندهای به واردات نفت وابسته خواهند شد، همه شواهد حاکی از آنند که در آینده، درگیری بر سر باقیمانده منابع نفت شدت خواهد یافت.

در نتیجه این عوامل، ایالات متحده آمریکا علایق بیواسطه و جدی در این زمینه دارد که ذخایر عظیم نفت عراق را به زیر کنترل خود درآورد. در عین حال میتواند به این وسیله، در صورت بروز درگیری، از دسترسی رقبای احتمالی به این منابع نیز جلوگیری کند. منابع نفتی عراق بیش از این به ۱۱۲ میلیارد بشکه تخمین زده میشود، اما اکنون وزارت تأمین انرژی آمریکا آن را تا ۲۲۰ میلیارد بشکه برآورد میکند. این مقدار تقریباً برابر است با منابع نفت بزرگترین کشور نفتخیز جهان، یعنی عربستان سعودی و نزدیک به ۲۰ درصد کل ذخایر نفت جهان را در بر میگیرد.<sup>۲</sup>

نفت عراق علایق و آرزوهای گروههای بانفوذ نفتی آمریکا را نیز که از نفوذ عالی در دولت جرج بوش برخوردارند، برمیآنگیزد. مدیر شرکت نفتی شورون در سال ۱۹۹۸ اعلام کرد: «عراق دارای منابع نفت و گاز عظیمی است. دسترسی شرکت شورون به این منابع مورد علاقه شدید من است.» این «علاقه شدید» به ویژه به این علت است که هزینه استخراج نفت عراق کمتر از یک دلار برای هر بشکه و با این ترتیب حتی کمتر از هزینه استخراج نفت عربستان سعودی بوده و نوید سود کلانی را میدهد.

شرکتهای نفتی آمریکایی و بریتانیایی تا زمان ملی شدن نفت عراق در سال ۱۹۷۲، از طریق شرکت نفت عراق<sup>۳</sup>، دو سوم امتیازهای استخراج نفت آن کشور را در اختیار داشتند. صدام حسین در سال ۱۹۷۲ شرکتهای نفتی هر دو کشور (آمریکا و انگلستان) را از مشارکت در استخراج نفت عراق بی بهره کرد و تلاش نمود، با دادن امتیازهای استخراج نفت، متحدانی علیه ایالات متحده بیابد. از این روند، در درجه اول شرکتهای نفتی روسی و فرانسوی بهره مند شدند. این وضعیت تنها با روی کار آمدن یک حکومت جدید در بغداد میتوانست تغییر یابد. فیصل قراقولی، نماینده کنگره ملی عراق<sup>۴</sup> (پوزیسیون مورد علاقه آمریکا) در لندن اعلام کرد: «ما تمام این توافقات را دوباره بررسی خواهیم کرد.» احمد چلبی، رهبر این گروه با گفتن این که تشکیل کنسرسیومی به رهبری آمریکا را ترجیح میدهد، از این هم فراتر رفت.<sup>۵</sup>

صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۲ در گزارشی تحت عنوان «چشم‌انداز/اقتصاد جهان»<sup>۶</sup> اعلام کرد که چنانچه بهای نفت، ۵ دلار در هر بشکه افزایش یابد، کاهشی معادل ۴/۰ درصد در رشد اقتصادی ایالات متحده ایجاد خواهد کرد. تحلیلگران موسسه گولدمن و ساکس، کاهش نرخ رشد اقتصادی آمریکا در اثر افزایش ۱۰ درصد در بهای نفت را به میزان یک درصد تخمین میزنند و پیشبینی میکنند که چنانچه این روند با تورم همراه باشد، میتواند نرخ رشد اقتصادی را تا حد ۲ درصد کاهش دهد.<sup>۷</sup> به همین دلیل، دولت آمریکا پایین بودن بهای نفت را همچون شرط لازم برای رونق اقتصادی تلقی میکند. این مطلب در «گزارش درباره سیاست ملی انرژی»، منتشره از جانب دیک چینی، معاون رئیس جمهور آمریکا چنین بیان میشود: «افزایش بهای نفت مانند مالیاتی عمل میکند که از طرف کشورهای صادر کننده نفت گرفته شود. تغییر

<sup>۱</sup> Vgl. Rifkin, Jeremy: Die H2-Revolution: Mit neuer Energie für eine gerechte Weltwirtschaft, Frankfurt/New York, 2002, S. 36ff. Alle statistischen Zahlen aus National Energy Policy: Reliable, and environmentally Sound  
► Energy for America's Future, Report of the National Energy Policy Development Group, May 2001; Energy Information Administration: Annual Energy Outlook 2002, Dezember 2001.

<sup>۲</sup> Energy Information Administration, Iraq, Country Analysis Brief, Februar 2003.

<sup>۳</sup> Iraqi Petroleum Company.

<sup>۴</sup> Iraqi National Congress (INC).

<sup>۵</sup> Zit. Nach Morgan, Dan/Ottaway, David B.: When it's over, who gets the oil?, IHT, 16.9.02.

<sup>۶</sup> World Economic Outlook

<sup>۷</sup> International Monetary Fund (IMF): World Economic Outlook: Trade and Finance, September 2002, Kap. 1, S. 59; Am Ölpreis hängt alles, Welt am Sonntag, 29.9.02.

قیمتهای انرژی باعث پیدایش هزینه‌هایی در اقتصاد ملی میشود. [...] این هزینه‌ها میتوانند در نهایت به رشد اقتصادی آسیب برسانند.<sup>۱</sup> مانع درجه اول در برابر این تمایل اساسی ایالات متحد به دسترسی به نفت ارزان، سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) است.

### سقوط و خیزش دوباره اوپک

سازمان اوپک که در آغاز شامل کشورهای منطقه خلیج فارس بود، از دو امکان برای بهبود وضعیت خود در برابر مصرف کنندگان نفت برخوردار است. یکی از این دو امکان، تهدید به تحریم، یعنی قطع کامل صدور نفت است که اجرای آن به بحران بزرگ اقتصادی غرب منجر خواهد شد. از آنجا که این اقدام میتواند پیامدهای وخیمی حتی برای خود کشورهای تولید کننده نفت داشته باشد، اوپک معمولاً به ابزار دوم، یعنی تعیین و محدود کردن میزان استخراج متوسل میشود. این میزان استخراج به دقت تعیین میکند که هر یک از کشورهای عضو، مجاز به عرضه چه مقدار نفت به بازارهای جهانی است. از آنجا که قانون عرضه و تقاضا بر بازار نفت حاکم است، تصمیم اوپک به کاهش میزان تولید، کاهش میزان عرضه و در نتیجه، افزایش بهای نفت را به دنبال خواهد داشت. با این وجود، این تلاشها در دهه ۱۹۷۰ و آغاز دهه ۱۹۸۰ به شکست انجامیدند، زیرا غرب در برابر این اقدامات و نیز در مقابل تحریم نفتی سال ۱۹۷۳، به سرعت به بهره‌برداری از منابع خارج از اوپک روی آورد. این امر باعث شد که اوپک به طور فزاینده‌ای بازارهای خود را از دست داده و در سال ۱۹۸۶ محدودیت میزان تولید را کنار گذارد. بهای نفت در حد بسیار پایینی، یعنی ۱۷ دلار برای هر بشکه باقی ماند.

از آنجا که بسیاری از منابع نفتی خارج از اوپک به تدریج پایان گرفته یا غیراقتصادی شده‌اند، اکنون به نظر میرسد که دوباره ورق برگشته باشد. امروزه فقط کشورهای عضو اوپک دارای ظرفیت بهره‌برداری اضافی هستند و این وضعیت در آینده بارزتر خواهد شد. فریدمن مولر، دانشمند وابسته به بنیاد دانش و سیاست، در باره این تحول چنین مینویسد: «اوپک در سال ۱۹۹۹ آگاهی یافت که تولیدکنندگان غیر اوپک دارای ذخایر تولیدی نیستند. بنابراین، دست زدن اوپک به سهمیه بندی میزان تولید، به علت از دست دادن بازارهای فروش نبوده است. این سازمان دوباره به ابزار محدود کردن میزان تولید متوسل شد. در سال ۲۰۰۰ بهای نفت به ۳۰ دلار رسید. [...] اوپک در سال ۱۹۹۹ دوباره تسلط خود بر بهای نفت را که در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ از دست داده بود، بازیافت.»<sup>۲</sup> اوپک در نظر دارد در آینده بهای نفت را با استفاده از محدود کردن میزان تولید، بین ۲۲ تا ۲۸ دلار نگاه دارد. به گفته داوید کول، اقتصاددان بانک یو.سی.بی، اگر عرضه و تقاضا تنها عامل مؤثر میبود، میبایست بهای نفت بین ۱۵ تا ۱۶ دلار نوسان داشته باشد. طبق برآورد احمد الیمانی، وزیر نفت سابق عربستان سعودی، قیمت نفت بدون دخالت اوپک و محدود کردن میزان تولید، در سال ۲۰۰۴ میتواند به ۱۰ دلار برای هر بشکه سقوط کند.<sup>۳</sup>

«مالیات» برقرار شده توسط کشورهای عضو اوپک میتواند صدها میلیارد از تولید ناخالص داخلی آمریکا را که اکنون بالغ بر ۱۰۵۰۰ میلیارد است، بکاهد. هزینه جنگ عراق در برابر این چنین رقمی، ناچیز به نظر میرسد. در عین حال باید توجه داشت که هزینه جنگ، مستقیماً به سود دوستان نزدیک حکومت بوش، یعنی گروه‌های بانفوذ وابسته به صنایع اسلحه سازی و شرکت‌های نفتی خرج میشود. چنانچه کشورهای عضو اوپک بار دیگر تصمیم به تحریم صدور نفت بگیرند، پیامدهای آن برای اقتصاد آمریکا سخت‌تر خواهد بود. از آنجا که در حال حاضر هیچ جایگزین دیگری برای نفت اوپک وجود ندارد، چنین اقدامی میتواند نتایج شومی برای اقتصاد داشته باشد. نه تنها در عراق، بلکه همچنین در ایران، لیبی، ونزوئلا و حتی عربستان سعودی افراد بسیار بانفوذی در محافل حاکمه وجود دارند که از چنین اقدامی دفاع میکنند. اوپک در این بین به یک تهدید جدی برای ایالات متحد تبدیل شده است.<sup>۴</sup>

### نفت عراق همچون سلاحی در برابر اوپک

نکته مهم برای درک طرحهای جنگی آمریکا این است که عراق در سالهای پیش به دلیل تحریمهای سازمان ملل، مقادیر بسیار ناچیزی و در واقع در حد بخور و نمیر نفت به بازارهای جهانی صادر کرده است. به این جهت، خسارتهایی که در اثر جنگ به تأسیسات استخراج نفت او در نتیجه به صدور نفت وارد شده‌اند، نسبتاً به سادگی جبران پذیرند. به همین دلیل، جنگ کوتاه‌مدت و «موفقیت آمیز» عراق تأثیر منفی بر بهای نفت و اقتصاد آمریکا نداشت.

<sup>1</sup> National Energy Policy: Kap. 2, S. 1.

<sup>2</sup> Müller, Friedmann: Das Öl der Iraq, SWP-Aktuell, September 2002, S. 3.

<sup>3</sup> Hoffmann, Catherine/Petersdorf, Winand von Ö Die Tage des billigen Öl sind gezählt, Frankfurter Ahtgemeine Sonntagszeitung, 35/02; Ayilavarapu, Dinkar: OPEC in the Line of fire, Asia Times Online, 1.10.02.

<sup>4</sup> Rifkin, Jeremy: The pressure is on to play the oil card, Los Angeles Times, 10.8.02; Knowlton, Brian: Saudis tell the U.S. oil is not "weapon", IHT, 26.4.02.

پس از لغو تحریمهای سازمان ملل و تعیین یک حکومت دست نشانده، قرار است عراق با داشتن منابع عظیم نفتی، به یکی از مهمترین تأمین کنندگان نفت جهان فراروید. فدیله خلایبی، یکی از مدیران سابق نفت عراق حدس میزند که عراق بتواند تا ۱۰ سال دیگر ۱۲ میلیون بشکه نفت در روز صادر کند.<sup>۱</sup> برای درک روشن مفهوم این تخمین، باید در نظر داشت که در حال حاضر، عربستان سعودی با داشتن تولید روزانه ۸ میلیون بشکه و توان افزایش تولیدی به میزان ۳ تا ۵ میلیون بشکه در روز، که میتواند بر حسب نیاز به بازار روانه کند، قادر به دیکته کردن قطعی بهای نفت است. اشغال نظامی عراق وسیله مؤثری است برای از بین بردن تسلط عربستان سعودی و نفوذ آپیک بر تعیین بهای نفت. راجر دیوان در نشریه تخصصی *پترولیوم فایننس*، گام لازم برای رسیدن به این منظور را به این نحو تشریح میکند: «دولت ایالات متحد استراتژی درازمدتی برای تضعیف قدرت آپیک و از بین بردن تسلط آن بر بازار نفت طرح کرده است، راه رسیدن به این هدف عبارتست از خارج کردن کشورهای مشخصی از آپیک»<sup>۲</sup> واشینگتن حکومت جدید عراق را وادار خواهد کرد، اصل محدود نگاه داشتن تولید را رعایت نکند و از آپیک خارج شود. به این ترتیب، ضربه‌ای کاری به آپیک وارد شده و بهای نفت تقلیل خواهد یافت.

تود بوخهولتس، یکی از اعضای سابق دولت بوش در نشریه *وال ستریت جورنال* استراتژی ایالات متحد را به صراحت بیان میکند: «آخرین باری که ما علیه عراق دست به اقدام زدیم، نفت یکی از دلایل مهم ما بود. این بار نیز، اگر مهمتر نباشد، حداقل به همان اندازه اهمیت دارد. [...] در سال ۲۰۰۰، طمع آپیک باعث شد با افزایش بهای نفت به ۳۵ دلار برای هر بشکه، دنیا را به ورطه یک رکود اقتصادی بکشاند. بازار آزاد نفت میتواند بهای نفت را از حد ۲۹ دلار فعلی به حدود ۱۵ دلار کاهش دهد. همین عامل به تنهایی قادر است باعث افزایش رشد اقتصاد جهانی به میزان ۱/۲ درصد گردد. اما اعضای آپیک قاطعانه تصمیم دارند برای روی پا نگهداشتن اقتصاد فاقد مدیریت صحیح خود، بهای نفت را در حدود ۳۰ دلار تثبیت کنند. [...] با یک رژیم جدید در عراق [...] هر گونه کاهش تولید آپیک به وسیله افزایش صدور نفت عراق جبران خواهد شد، به طوری که قیمت نفت، هزینه‌ها و سود عادی تولید را بهتر بازتاب دهد. [...] بعدها، هنگامی که عراق دارای حکومتی دموکرات شده و از آپیک مستقل گردد، کنترل مناطق نفتی به عراقی‌ها سپرده خواهد شد.»<sup>۳</sup> جمله پایانی، ماهیت پوچ و جنجالی ادعاهای دایر بر دموکراتیزه کردن عراق را بر ملا میکند. این نکته که اداره نفت عراق تحت نظر مستقیم فرماندار آمریکایی عراق قرار داده شده است، بسیار گویاست. واشینگتن در نظر دارد هر چه زودتر خصوصی سازی دوباره نفت عراق را آغاز کند.

عراق زمانی «خودمختاری» و «آزادی» به دست خواهد آورد که مطابق میل ایالات متحد آمریکا رفتار کند. «اگر ما به یک انتخابات در عراق تن در دهیم و تندروها در آن برنده شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟» این پرسشی است که برنت اسکوکرافت<sup>۴</sup>، مشاور امنیت ملی جرج بوش (پدر) مطرح میکند. او سپس خود پاسخ میدهد: «ما مسلماً حکومت را به آنها نخواهیم سپرد.»<sup>۵</sup> اما «تندرو» و «غیردموکرات» آنهایی هستند که نمیخواهند اشغال نظامی کشورشان را بپذیرند، و آنهایی «دموکرات» اند که به ساز و آسایش واشینگتن میرقصند. با این ترتیب باید فرض را بر اشغال دایمی عراق گذاشت.

#### کنترل منطقه خلیج فارس و نظم نوین برای آن

سالهای سال، استقرار نیروهای آمریکایی در خلیج فارس رسماً به وسیله خطر ناشی از صدام حسین توجیه میشد. این واقعیت که واشینگتن پس از سقوط صدام حسین در فکر خروج نیروهای خود از آن منطقه نیست، نشان میدهد که این فقط یک استدلال ظاهری بوده است. این نکته را نو محافظه‌کاران آمریکایی، مدت‌ها پیش به این نحو بیان کرده‌اند: «ایالات متحد آمریکا در واقع از چند دهه پیش، جایگاه ویژه‌ای در حفظ امنیت منطقه خلیج [فارس] داشته است. درحالی که اختلاف لاینحل با عراق، توجیه مستقیم این موقعیت را به دست میدهد، ضرورت حضور نظامی عینی آمریکا از مسأله رژیم صدام حسین فراتر میرود. [...] از نظر آمریکا، ارزش این پایگاهها [در خلیج فارس]، حتی در صورت خروج صدام از صحنه نیز پابرجا خواهد ماند. ایران نیز در درازمدت میتواند خطری به اندازه عراق برای منافع آمریکا داشته باشد. حتی اگر روابط ایران و آمریکا نیز بهبود یابند، باقی ماندن و پیشروی نیروهای آمریکا، به علت منافع درازمدت ما در منطقه، همچنان یکی از عناصر اصلی استراتژی امنیت ایالات متحد را تشکیل خواهد داد.»<sup>۶</sup>

برای این که همه چیز همان طوری پیش برود که مورد نظر استراتژی‌های واشینگتن است، باید حضور نظامی دایمی در عراق تحقق یافته و فشار لازم بر حکومت بغداد و نیز دیگر کشورهای منطقه اعمال شود. برای استراتژی‌های آمریکایی، این افزایش حضور نظامی و فشار بر کشورهای

<sup>1</sup> Renner, Michael: Post-Saddam Iraq: Lichpin of a New Oil Order, PFIF Policy Report, Januar 2003, S. 2.

<sup>2</sup> Zit. Nach Dao, James: Oil puts Africa in spotlight, IHT, 20.9.02.

<sup>3</sup> Buchholz, Todd G.: Get Rid of OPEC, Wall Street Journal, 9.12.02.

<sup>4</sup> Brent Scowcroft

<sup>5</sup> Herbert, Bob: Who will profit from this war? IHT 11.3.03.

<sup>6</sup> Rebuilding America's defence 2000, S. 14.

منطقه، به ویژه از آن رو لازم است که عربستان سعودی، که تا کنون همچون ضامن جریان نفت ارزان عمل میکرد، نسبت به وظیفه خود به عنوان «اسب تروای آمریکا در درون آپک» تردید کرده است.<sup>۱</sup> این کشور که مهمترین تأمین کننده نفت جهان است، تا کنون تلاش کرده تا نفت به اندازه کافی به بازارها جریان یابد و قیمت‌ها پایین بمانند. به همین دلیل، تنش‌های موجود در روابط آمریکا و عربستان سعودی به یکی از مسایل اصلی اختلافات آمریکا و آپک تبدیل شده است.

چنانچه سیل مورد انتظار نفت عراق، بهای نفت را تا اندازه زیادی کاهش دهد، میتواند تأثیر مثبت دیگری نیز داشته باشد. از آنجا که عربستان سعودی برای تعادل نسبی بودجه خود به درآمد نفت وابسته است، مجبور خواهد شد، از ظرفیت تولید اضافی خود استفاده کرده و نفت بیشتری صادر کند. این کشور تنها به این طریق میتواند ضرر ناشی از کاهش بهای نفت را جبران نماید، اما در عین حال تسلط خود بر تعیین بهای نفت را نیز از دست خواهد داد.<sup>۲</sup>

اما تمام این تمهیدات میتوانند فقط در کوتاه‌مدت - و در بهترین حالت در میان‌مدت - بازار نفت را آرام نگه‌دارند. به همین دلیل، بنا بر اطلاعات وزارت نیروی ایالات متحد آمریکا، کاملاً ضروری است که عربستان سعودی برای ارضای نیاز فزاینده جهانی نفت، میزان صادرات خود را که در حال حاضر ۸ میلیون بشکه در روز است، تا ۲۰ سال آینده، به ۲۳/۱ میلیون بشکه در روز افزایش دهد. برای این منظور باید «عربستان سعودی را قانع کرد، صنایع نفت [دولتی] خود را به روی سرمایه‌گذارهای شرکتهای نفتی آمریکایی باز کند.»<sup>۳</sup> خصوصی سازی صنایع نفت عراق باید در این مورد، همچون الگویی برای عربستان سعودی و تمام منطقه عمل کند: «خصوصی سازی نفت عراق، پالایشگاهها و خطوط لوله آن میتواند در صورت لزوم، همچون الگویی در خدمت اعضای دیگر آپک قرار گیرد و به این ترتیب، تسلط کارتل [آپک] بر بازار نفت جهانی تضعیف شود.»<sup>۴</sup>

ریاض تاکنون با خصوصی سازی بخش نفت خود، از جمله به این دلیل موافقت نکرده است، که چنین اقدامی نیروهای اسلامگرا را تقویت و حکومت پادشاهی را که خود به خود در معرض خطر قرار دارد، مورد تردید بخشهای وسیعتری از مردم عربستان قرار خواهد داد. حمله آمریکا به عراق، حضور نظامی در آن کشور و اثبات این نکته که آمریکا قصد دارد برای حفظ منافع خود به هر اقدامی دست زند، میتواند مقاومت حکومت عربستان در برابر خصوصی سازی بخش نفت را در هم شکند، اما در عین حال، امکان سقوط آن را نیز افزایش خواهد داد. این رخدادی است، که از دید حکومت ایالات متحد، باید به هر طریق ممکن از آن جلوگیری شود. حضور نظامی در عراق، این امکان را به آمریکا خواهد داد تا در صورت لزوم، عکس‌العمل فوری در برابر چنین وضعیتی نشان دهد.

انقلاب اسلامی که خود به خود به تشکیل حکومتی با سیاست دشمنانه نسبت به آمریکا خواهد انجامید، تنها تهدید برای حکومت عربستان نیست. پیوسته علایم بیشتری، مبنی بر قدرت یابی و تسلط فراکسیون ضد آمریکایی در درون خانواده سلطنتی سعودی به چشم می‌خورد. اختلافات، در ظاهر بر سر پشتیبانی از گروههای تروریستی و نیز بر سر انتقاد ریاض از سیاست یکجانبه آمریکا در درگیری بین اسرائیل و فلسطین است. اما در واقع، مسأله اصلی این است که ادعای آمریکا در برقرار کردن نظم در منطقه و نفوذ آن در آپک مورد تردید عده‌ای از سعودیها قرار گرفته است. درگیریهای بین دو کشور در این اواخر چنان ابعادی یافته، که ریاض تهدید به تعطیل پایگاههای نظامی آمریکایی در خاک عربستان کرده است، پایگاههایی که برای قدرت نمایی آن کشور اهمیت اساسی دارند.

واشینگتن با اعلام کاهش نیروهای خود در عربستان سعودی و حضور نظامی دایمی در عراق، در برابر این تهدید عکس‌العمل نشان داد. پاول ولفوویتس<sup>۵</sup> حتی به روشنی اقرار کرد که «به دلایل بوروکراتیک»، روی سلاحهای کشتار جمعی عراق تمرکز شد، اما دلیل اصلی جنگ را باید در مناسبات با عربستان سعودی جستجو کرد: «اکنون بسیاری چیزها عوض شده‌اند و نکته‌ای که تقریباً هیچ اشاره‌ای به آن نشده - ولی اهمیت بسیار دارد - این است که [...] ما اکنون میتوانیم تقریباً همه نیروهای خود را از عربستان سعودی بیرون بکشیم.»<sup>۶</sup> از آنجا که مردم عربستان در هر حال با حضور این نیروها مخالف بودند، باید اکنون عراق به جولانگاه ارتش آمریکا در آن منطقه تبدیل شود.

اما این تغییر به معنی تقلیل فشار سیاسی و نظامی بر ریاض نیست، برعکس، این فشار افزایش خواهد یافت. تغییر خط مشی آمریکا در مورد عربستان، آشکارتر از همه جا در گزارش لورنت موراوویک<sup>۷</sup> به مجمع مشورتی پنتاگون به نام مجمع سیاست دفاعی<sup>۸</sup> بیان شد. در این گزارش، از عربستان سعودی به عنوان «هسته مرکزی شر» نام برده شده و از آن کشور خواسته شده تا از حمایت تروریسم و هرگونه انتقاد از سیاست

<sup>1</sup> Custers, Peter: Öl und F-16 in: analyse und kritik, Nr. 466/02, S. 14.

<sup>2</sup> Don't mention the O-word, The Economist, 12.9.02.

<sup>3</sup> Clare, Michel T.: Global Petro-Politics, in: Current History, March 2002, S. 99-104, S.102.

<sup>4</sup> Cohen, Ariel/O'Driscoll, Gerald P. Jr.: Privatisation and the Oil Industry, in: The National Interest, Vol. 2, Issue 3, 22.1.03.

<sup>5</sup> Paul Wolfowitz

<sup>6</sup> Deputy Secretary Wolfowitz: Interview with Sam Tannenhaus, Vanity Fair, DoD Press Briefing, 9.5.03.

<sup>7</sup> Laurent Murawiec

<sup>8</sup> Defense Policy Board

خارجی ایالات متحد آمریکا دست بردارد، «با خود را برای اشغال مناطق نفتی‌اش آماده کند.»<sup>۱</sup> واشینگتن در حال حاضر، موقعیت عربستان به عنوان تأمین کننده درجه اول نفت جهان را در خطر جدی نمی‌بیند. از دست رفتن صادرات نفت این کشور جبران ناپذیر است. اما اگر عراق ذخایر عظیم خود را به روی بازار جهانی بگشاید، میتوان عربستان را در برابر این دوراهی قرار داد که یا از دستورات ایالات متحد اطاعت کند، یا جای خود را به حکومتی بدهد که نظر دوستانه‌ای نسبت به منافع آمریکا داشته باشد. قرار دادن عربستان در چنین وضعیتی، به ویژه از این نظر لازم است، که موقعیت دلار به عنوان ارز تعیین کننده جهانی را به خطر نیندازد.

ریچارد پرل<sup>۲</sup>، مشاور دولت، برای موردی که خواسته‌های آمریکا اجرا نشوند، از هم اکنون از «قاعده برعکس دومینو» سخن گفته است، که بر اساس آن، پس از عراق، رژیم‌های مردود دیگری نیز باید سرنگون شوند.<sup>۳</sup> به این ترتیب، سران نومحافظه‌کاران، «تحول دموکراتیک» به خصوص در منطقه خاورمیانه را در رأس برنامه کار خود قرار داده‌اند. از جمله، نورمان پودهورتس نظر میدهد که تغییر رژیم، نه تنها در عراق، بلکه همچنین در ایران، عربستان سعودی، سوریه و کشورهای دیگری از منطقه برای امنیت ایالات متحد آمریکا کاملاً ضروری است.<sup>۴</sup> و جرج بوش در این بین، این نظریه را پذیرفته است.

بر اساس شواهد موجود و مطابق این «آیین آزادیخواهی»، اشغال نظامی عراق باید همچون نقطه مبدأ «دموکراتیزه کردن» - یعنی به اطاعت واداشتن تمام منطقه - مورد استفاده قرار گیرد. جان لیوایس گادیس<sup>۵</sup> در این باره در مجله سیاست خارجی مینویسد: «با یک نگاه دقیقتر، آشکار میشود که برنامه‌ای برای یک تحول کلی در تمام منطقه خاورمیانه اسلامی در بین است. [...] این روندی است که میتواند رژیم‌های تندرو را در خاورمیانه به طور قطعی به گور سپرده و زمینه پرورش تروریسم را نابود سازد.» و به این ترتیب، در عین حال، «تأمین نفت کافی و ارزان را نیز تضمین کند.»<sup>۶</sup>

با این ترتیب آشکار میشود که «نبرد علیه ترور» و سیاست نفتی و سلطه جویانه واشینگتن دو روی یک سکه هستند. در واقعیت دو راه برای رویارویی با تروریسم در برابر رهبران آمریکا قرار دارد: آنها یا باید علل روحیه ضدآمریکایی را از میان بردارند، یعنی ادعای کنترل کشورهای اسلامی را کنار بگذارند، به آن دسته از سیاست‌های خود که به ضرر منافع خلق‌های آن منطقه است پایان بخشند و نیروهای خود را از آنجا فرا خوانند. یا این که استقلال کشورهای منطقه را زیر پا بگذارند، زیرا مردم آن کشورها نمی‌خواهند از کنترل نفت خود صرف‌نظر کنند. با در نظر گرفتن دعوی سلطه جویانه‌ای که بر کلیه سیاست‌های ایالات متحد آمریکا حاکمند، راه حل نخست قابل تصور نیست.

پایان امپریالیسم دلارهای نفتی

دولت آمریکا در سال ۱۹۷۱، عمدتاً به دلیل بدهی‌های ناشی از جنگ ویتنام، مجبور به کاهش ارزش دلار در برابر طلا شد و برابری دلار با طلا را در سال ۱۹۷۳ به کلی از میان برداشت. اما واشینگتن در مذاکرات پنهانی با عربستان سعودی، از سران آن کشور تضمین گرفت که علیرغم نوسان دلار در برابر طلا، بهای نفت عربستان، همچنان به دلار پرداخت شود. ایران، ونزوئلا و بقیه کشورهای عضو آپک نیز تصمیم مشابهی گرفتند که تا امروز، عامل اصلی برای حفظ جایگاه دلار به عنوان ارز جهانی است. «همه، دلار را می‌پذیرند، زیرا میتوان با آن نفت خرید. بازسازی ارزش دلار، بهایی است که ایالات متحد آمریکا در قبال تحمل آپک، از کشورهای صادر کننده نفت می‌طلبد.»<sup>۷</sup>

این برتری دلار، امتیازات بزرگی برای اقتصاد آمریکا ایجاد میکند. «زیرا کشوری که با ارز خود مقبولیت به دست می‌آورد، موقعیت ممتازی خواهد داشت. پول مسلط، به ارز ذخایر بین‌المللی تبدیل خواهد شد، که باید به وسیله بانک‌های مرکزی همه کشورهای دیگر خریداری شود. ایالات متحد آمریکا به این ترتیب، تنها کشور جهان است که میتواند بدون خطری برای برابری نرخ ارز خود، بدهیهای خارجی را بپذیرد و در صورت کسری تراز بازرگانی خارجی، به چاپ اسکناس مبادرت کند.»<sup>۸</sup>

ستان گوف<sup>۹</sup>، یک استاد سابق دانشگاه نظامی وست پوینت، تشریح میکند که ایالات متحد به چه ترتیب از طریق ساز و کاری که خودش آن را «ساز و کار دلارهای نفتی» نامیده است، از کنترل منطقه خلیج فارس بهره برداری میکند: از یک طرف از طریق مقادیر عظیم فروش سلاح به کشورهای آن منطقه که به این ترتیب، درآمدهای حاصله از فروش نفت را به آمریکا بازپس می‌فرستند. اما از سوی دیگر، و در درجه اول از

<sup>1</sup> Ricks, Thomas E.: U.S. advisers see Saudis as enemies, IHT, 7.8.02.

<sup>2</sup> Richard Perle

<sup>3</sup> Vgl. Backfisch, Michael: Für Bushs „Falken“ ist der Irak nur Anfang, Handelsblatt, 15.11.02.

<sup>4</sup> Podhoretz, Norman: In Praise of the Bush Doctrine, in: Commentary Magazine, September 2002.

<sup>5</sup> John Lewis Gaddis

<sup>6</sup> Gaddis 2002, a.a.O., S. 56.

<sup>7</sup> Liu, Henry: US dollar hegemony has got to go, Asia Times Online, 11.4.02.

<sup>8</sup> KairosEuropa/WEED (Hrsg.): Kapital braucht Kontrolle, Bonn 2000, S. 10.

<sup>9</sup> Stan Goff

این طریق که همه صادرات نفت آپک با دلار محاسبه و پرداخت میشوند. این محاسبه با دلار، «آمریکا را قادر میسازد، نه تنها بر کشورهای در حال توسعه، بلکه بر رقبای مهم کاپیتالیستی خود نیز تسلط یابد. کشورهای دیگر باید پرداختهای خود را به دلار (نفتی)، و با نرخ بالتر از آنچه که برای ایالات متحد تمام میشود، بپردازند و این دلارها دوباره (از طرق عربستان سعودی و دیگران) به آمریکا بازگردانده میشوند. [...] امپریالیسم آمریکا در نهایت عبارتست از امپریالیسم دلارهای نفتی.

به همین دلیل، بیرون کشیدن سرمایه‌های سعودیها از بازار مالی آمریکا «ضربه مهلکی» بر اقتصاد آمریکا خواهد بود.<sup>۱</sup> به این ترتیب، نباید این واقعیت تعجبی برانگیزد، که وقتی عربستان سعودی در سال ۲۰۰۲، در مدت کوتاهی ۲۵۰ میلیارد از مجموع ۸۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاریهای مستقیم خود را از آمریکا بیرون کشید، در واشینگتن به عنوان مبارزه جویی تلقی شد.<sup>۲</sup> اما مهمتر از آنچه گفته شد این است که اکنون، با پیدایش یورو، جایگزینی جدی برای دلار ایجاد شده. یورو در درجه اول برای آن دسته از کشورهای عضو آپک که با ایالات متحد درگیری دارند، جذابیت مییابد. عراق از سال ۲۰۰۰ بهای نفت خود را به یورو محاسبه میکرد و حتی ونزوئلا با انجام معاملات پایایی، به طور فزاینده‌ای دلار را کنار میگذارد. برای استراتژیهای آمریکایی از همه اینها نگرانی‌آورتر این است که در ایران و عربستان سعودی نیز گذار جدی از دلار به یورو آغاز شده است.<sup>۳</sup>

کسری هولناک تراز بازرگانی خارجی و بدهیهای عظیم خارجی آمریکا تا کنون به علت وجود تقاضای زیاد برای دلار چندان جلب توجه نمیکردند. هر دوی موارد با چاپ اسکناس جبران میشدند. به همین دلیل، چنانچه محاسبه نفت آپک به یورو عمومیت یابد، در بهترین حالت، پیامدهای فاجعه‌بار اقتصادی برای آمریکا بار خواهد آورد. زیرا دلار که خود به خود زیر فشار قرار دارد، به این ترتیب، از جایگاه خود به عنوان ارز تعیین کننده جهانی به زیر کشیده شده و همراه با آن، کل نظام اقتصادی مبتنی بر بدهی آمریکا را در هم خواهد ریخت. ایالات متحد وادار خواهد شد بدهیهای خود را با پولهای واقعی ونه با کاغذ تسویه کند. و این کاری است که از توان آمریکا خارج است.<sup>۴</sup> چنانچه این وضع پیش آید، واشینگتن مشکلات خارقالعاده‌ای در تأمین ارز (یورو) لازم برای خرید نفت خود خواهد داشت: «پرداخت بهای نفت وارداتی به ارزهای خارجی، برای ایالات متحد، با داشتن کسری تراز بازرگانی خارجی معادل ۵۵۰ میلیارد دلار (در سال ۲۰۰۲)، تقریباً غیرممکن است.»<sup>۵</sup> تنها با در نظر داشتن این واقعیات است که میتوان قصد ایالات متحد را برای این که نه تنها عراق، بلکه ایران، عربستان سعودی و تمام منطقه خلیج فارس را به زیر کنترل مستقیم خود درآورد، تشریح کرد. (سازمان سیا در سال ۲۰۰۲ از یک کودتا در ونزوئلا پشتیبانی کرد). آمریکا فقط به این ترتیب میتواند تسلط خود بر نظام مالی جهانی را حفظ نماید.

#### توافق و تضاد بر سر استیلا

سیاست امپراتوری مآبانه دولت بوش، جز در موارد استثنایی، با انتقادی از سوی حزب دموکرات روبرو نشده است. تقریباً همه نخبگان سیاست خارجی آمریکا بر این عقیده‌اند که استراتژی ایالات متحد باید بر جلوگیری از پیدایش یک رقیب همسان متمرکز شود. حفظ سرکردگی آمریکا در دوران کلینتون نیز هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا بود. به همین دلیل جای تعجب نیست که سند «استراتژی امنیت ملی» (NSS)، بسیاری از عناصر عملیاتی دوران کلینتون را در برنامه کار خود قرار داده است. فکر جنگ پیشگیرانه، در نخستین سند استراتژیک دولت کلینتون به نام «مرور کلی»<sup>۶</sup> مطرح شده بود، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۴ (در دوران کلینتون) تا اندازه زیادی کنار گذاشته شد. ضرورت برتری نظامی در سال ۱۹۹۶ در سند «بینش پیوسته ۲۰۱۰»<sup>۷</sup> اعلام شد. و نکته‌ای که کم اهمیت تر از اینها نیست این است که، لیبرالیسم نو، از زمان اتخاذ «استراتژی توسعه»<sup>۸</sup> در سال ۱۹۹۳، یکی از عناصر اصلی سیاست کلینتون بود.<sup>۹</sup> اما یکی از انتقادهای اصلی به رئیس جمهور پیشین این بود که این اجزای منفرد را به صورت یک استراتژی پیوسته و مرتبط به یکدیگر به اجرا در نیاورده است. این انتقاد به

<sup>1</sup> Goff, Stan: The Infinite War and its Roots from the Wilderness, 27.8.02; vgl. Auch Spiro, David E.: The Hidden Hand of American Hegemony, Ithaca 1999.

<sup>2</sup> Rupp Rainer: Riad bringt den Dollar ins Fallen, Junge Welt, 23.8.02.

<sup>3</sup> Pollack, Josh: Saudi Arabia and the United States, 1931-2002, Middle East Review of International Affairs, Vol. 6, No. 3, September 2002, S. 77-102, S. 90.

<sup>4</sup> Vgl. Greider, William: The End of Empire, The Nation, 23.9.02.

<sup>5</sup> Altvater 2003, a.a.O., S. 4.

<sup>6</sup> Bottom-up Review

<sup>7</sup> Joint Vision 2010

<sup>8</sup> Strategy of Enlargement

<sup>9</sup> Vgl. Wagner, Jürgen: US-Vorherrschaft ausbauen und verewigen, in: Wissenschaft und Frieden, 1/03, S.7-10.

روشنی در جهت دعاوی سلطه جویانه واشینگتن است. این انتقاد در نهایت به تشبیه کلینتون به «سرکرده دودل» و «کلانتر بی اراده» منجر شد. «ستراتژی/امنیت ملی» قرار است همین ضعف را بر طرف و فاصله میان دعاوی آمریکا و واقعیت را پر کند.<sup>1</sup>

چنانچه سلطه ابدی ایالات متحد همچنان مورد ادعای اکثریت سازمانهای سیاست خارجی این کشور باشد، دیگر نمیتوان گفت که گروه کوچکی از تندروها در کوتاه مدت بر سیاست خارجی آمریکا تسلط یافته اند، بلکه مسأله اصلی در این است که ایالات متحد به طور قطعی در مسیر درگیری با بقیه دنیا قرار گرفته است. اما رؤیای شیرین سروری ابدی آمریکا با مشکلی روبروست: این رؤیا تحقق پذیر نیست.<sup>2</sup>

منتقدان دولت ایالات متحد در هر دو سوی اقیانوس اطلس اغلب بر سیاست تکرانه و تهاجمی آن تأکید میکنند. آنها این سیاست خشک پیشبرد منافع آمریکا را-که بارها علیه همپیمانانش نیز اعمال شده است- علت درگیریهای کنونی میبینند. به این دلیل، آنها از آمریکا مطالبه میکنند که به سیاست «سرکردگی خیرخواهانه» بازگردد، ملاحظه کشورهای دوست را بکند و آنها را در امتیازهای نظام زیر رهبری خود مشارکت دهد.<sup>3</sup> تصور «سرکردگی خیرخواهانه» به شکل گیری یک اتحادیه امپریالیستی دستجمعی بازمیگردد.

این اتحادیه وظیفه دارد با همکاری واقعی (وحتی نظامی) اروپا، از نظام سرمایه داری در برابر هر گونه مخاطره ای دفاع کند. در عین حال موضوع بر سر این است که گرایش کنونی ایالات متحد در نادیده گرفتن منافع اروپا و مخالفتش با مشارکت اروپا برای حفظ این منافع، در چارچوب اتحادیه عوض شود. هدف این است که آیین بوش به نحوی اصلاح شود که کشورهای اروپایی در شکل دادن و نیز در امتیازات این امپراتوری سهم داشته و اختلافات راجع به استثمار بقیه جهان، در آینده فقط در راستای منافع واشینگتن حل نشوند.

طرحهایی در این زمینه که ناتو به عنوان تشکیلات مرکزی حفظ منافع غرب، در چارچوب یک «امپریالیسم لیبرال» به کار گرفته شود، همین برداشت را بازتاب میدهند. مقاله ای در یک نشریه بسیار بانفوذ، این خواست را مطرح میکند که نیروی اتحادیه (ناتو) باید وقف یک طرح تازه، یعنی «دگرگونی خاورمیانه» شود. این منطقه باید به شکل نوینی از دموکراسی و نظام اقتصادی نوینی دست یابد که بتواند حرمت انسانی و کار برای مردم را به ارمغان بیاورد.<sup>4</sup>

تصمیم متخذه در کنفرانس ناتو در ماه نوامبر ۲۰۰۲ در پراگ، برای تشکیل «نیروی واکنش سریع ناتو» که به منظور جنگهای پیشگیرانه در نظر گرفته شده است، به معنی پذیرش منطق موجود در پشت آئین بوش است و اقدام در راستای حفظ منافع مشترک سرمایه داری غرب را تأیید میکند. به همین دلیل، تحولات آینده مناسبات اتحادیه اتلانتیک شمالی تا اندازه زیادی به این امر وابسته است که «وضعیت دوگانه و تناقض آمیز آمریکا، که از یک طرف، کشوری با منافع ملی و از سوی دیگر، سرکرده امپریالیسم دستجمعی کمال مطلوب است» در چه جهتی تغییر یابد. بقای این «سرکردگی امپریالیسم دستجمعی» منوط به آمادگی واشینگتن برای شرکت دادن «اروپای کهن» در حفظ و گسترش نظم سرمایه داری و پرداخت دستمزد این خدمات، و در نهایت تقسیم قدرت با آن است. انتقادهای کنونی از سیاست ایالات متحد در اروپا را اغلب میتوان در این جمله خلاصه کرد: «سیاست کلینتون بهتر از سیاست بوش بود».

موضعگیری رایج، عمدتاً در آلمان و فرانسه م. در حال حاضر این است که، چنانچه ایالات متحد به این خواست اروپا تن در ندهد، اروپا باید خود را از لحاظ نظامی از آمریکا مستقل کند، منافع خود را تعقیب نماید و روند تشکیل یک قدرت برابر را در پیش گیرد. تنها به این ترتیب میتوان ایالات متحد را به مسیر یک سیاست اصیل (یعنی حفظ منافع سرمایه داری بزرگ) باز آورد. خواست خارج کردن نیروهای آینده اتحادیه اروپا از وابستگی سیاسی و نظامی به واشینگتن در این موضعگیری مشاهده میشود.<sup>5</sup> اروپا به این ترتیب بر اساس همان منطق قدرتی که از جانب حکومت بوش با تأکید تمام به نمایش درآمده، عمل میکند و به این واقعیت بی توجه میماند که از این طریق، به عرصه یک رقابت نظامی با ایالات متحد گام میگذارد، که احتمالاً به یک قطب بندی جدید منجر خواهد شد. با این ترتیب، آن نیروهایی در آمریکا تقویت خواهند شد، که اروپا را به صورت رقیب بعدی میبینند.

سیاست آمریکایی «سرکردگی خیرخواهانه» در هر حال راه به جایی نخواهد برد، زیرا این برداشت به مجمع کشورهای کاپیتالیستی غرب محدود میشود. قدرتهای دیگر، و در درجه اول، روسیه و چین را به این باشگاه مجلل راهی نیست. «امپریالیسم دستجمعی کمال مطلوب» نیز قادر به برطرف کردن درگیریهایی نیست که پیوسته به وسیله نظام نولیبرالیستی تولید میشوند. ولی بر اساس یک پیشبینی خوشبینانه، میتوان از درگیریهای داخلی اتحادیه اتلانتیک شمالی از این طریق پیشگیری کرد.

اما، جلوگیری از درگیری، اصولاً هدف هیچیک از دو نظام یاد شده نیست. هر دوی آنها منطق حفظ منافع سرمایه داری بزرگ را دنبال میکنند. به همین دلیل، مخالفان جهانی شدن سرمایه به این منطق نیز حمله می کنند: «گسترش جهانی قدرت نظامی به وسیله کشور مسلط

<sup>1</sup> Vgl. Tucker, Robert: The End of a Contradiction?, in: The National Interest, Vol. 1, Issue 1, 9.9.02.

<sup>2</sup> Mearsheimer, John J.: Hearts and Minds, in: The National Interest, (No. 69), Fall 2002.

<sup>3</sup> Vgl. u. a. Nye, Joseph, S. jr.. The American national interest and global public goods, in: International Affairs, vol. 78, No. 2(2002), S. 233-234.

<sup>4</sup> Asmus, Ronald D./Pollack, Kenneth M.: The New Transatlantic Project, in: Policy Review, 10/11-2002.

<sup>5</sup> Vgl. Wagner 2002, S. 152ff.



سرمایه‌داری جهانی، جزء جدا نشدنی جهانی شدن سرمایه است. مخالفت با این نوع گسترش طلبی نظامی برابر است با نفی جهانی شدن سرمایه‌داری و امپریالیسم و سرمایه‌داری بزرگ.<sup>۱</sup>

در عین حال، سرکردگی ایالات متحد به هیچوجه آنطور که مبلغان امپریالیسم آمریکا ادعا میکنند، پذیرفته شده و بدیهی نیست. به ویژه در عرصه اقتصاد، مسایل کاملاً بارزند.<sup>۲</sup> به بیان امانوئل والرشتاین، دوران سروری آمریکا سپری شده است. «رویارویی‌ها در ویتنام، بالکان، خاورمیانه و غیره، تا حادثه ۱۱ سپتامبر، مرزهای قدرت آمریکا را آشکار کردند. آیا ایالات متحد خواهد آموخت، به آرامی ضعیف شدن خود را بپذیرد، یا محافظه‌کاران آمریکایی در برابر این واقعیت به ستیزه برخاسته و با این کار، عوامل گذار تدریجی کشور خود به سرانجام سقوط خطرناکی را فراهم خواهند آورد؟»<sup>۳</sup> واشینگتن تلاش میکند با نظامی کردن سیاست خارجی، که در حال حاضر به شدت اجرا میشود، به مقابله با همین روند برخیزد، اما علیرغم خواست خود، سرعت بیشتری به آن نمی‌بخشد.

▪ کوششهایی که در جهت تشکیل اتحادهای ضد سلطه‌جویی آمریکا انجام میشوند، به همان نسبت به نادیده گرفتن سیاست خارجی ایالات متحد می‌انجامند. این امر تا کنون در تلاشهای مختلفی که برای نزدیکی روسیه و چین، و روسیه و اروپا به عمل آمده و همچنین در نخستین اشکالات ایجاد شده در مناسبات اتحادیه اتلانتیک شمالی، نمایان شده است.

▪ تولید سلاحهای کشتار جمعی، به طوری که در مورد ایران و کره شمالی دیده شد، در اثر تهدید دایمی به حمله نظامی، گسترش خواهد یافت.

▪ فقیرتر شدن بخشهای دیگری از جهان، که از پیامدهای نتولیرالیسم است، بسیاری از کشورها را به درگیریهای داخلی خواهد کشانید. حفظ نظم جهانی سرمایه‌داری بزرگ ایجاب میکند که به یاری نیروی خارجی در این مناطق صلح برقرار شود. این روند، همراه با کنترل مناطق کلیدی جهان، زمینه مناسب برای پرورش گروههای تروریستی را فراهم خواهد آورد، گروههایی که مصمم‌اند در نبردی نابرابر، حتی‌الامکان خسارات سختی به قدرت جهانی مسلط وارد آورند.

▪ هرچه سیاست خارجی ایالات متحد امپراتور مآبانه‌تر شود، آن بخش از منافع آمریکا نیز که باید به کمک نیروی نظامی حفظ شوند، افزایش خواهند یافت. این روند به درگیریهای متعددی منجر میشود. اما این تنها نتیجه آن نیست، زیرا سرمایه‌گذاری بی تناسب در بخش نظامی، نارسایی منابع را به دنبال دارد و این نارسایی آمریکا را به گسترش بیشتر همان سیاستها و ادار خواهد کرد.

فقط رهایی از توهم سلطه ابدی بر جهان - و با یک دید خوشبینانه، حتی تصمیم به بهره برداری از موقعیت کنونی، برای برپایی یک نظم بین‌المللی بر پایه برابری - میتواند از برخوردهای سخت جلوگیری کند. اما این چنین طرز فکری در حال حاضر، نه تنها در بین محافظه‌کاران نو، بلکه به طور کلی در واشینگتن طرفدار چندانی ندارد.

\*\*\*

مأخذ: جزوه «جهانی شدن و جنگ» (نشریه شماره ۵ از «متهای پایه‌ای آتک»)<sup>۴</sup>، تاریخ انتشار: نهم اکتبر ۲۰۰۳.

<sup>1</sup> U.S. Military Bases and Empire, in: Monthly Review Editorial, March 2002.

<sup>2</sup> Vgl. Todd, Emmanuel: Weltmacht USA, Ein Nachruf, München 2003.

<sup>3</sup> Wallerstein, Immanuel: The Engel has Crash Landed, in: Foreign Policy, Juli/August 2002, S. 60-68, S 60.

<sup>4</sup> Globalisierung und Krieg, AttacBasis Texte 5, VSA-Verlag 2003, Hamburg